

چرا انشعاب؟

هم اکنون تقریباً همه احزاب و سازمانهای اپوزسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور، خبر انشعاب بخشی از رهبری، کادرها و اعضای حزب کمونیست کارگری ایران و تشکیل یک حزب جدید به نام حزب کمونیست کارگری ایران (حکمتیست) را شنیده اند.

لیدر و اغلب کادرها و اعضای حزب کمونیست کارگری ایران، این انشعاب را، انشعابی از راست ارزیابی کرده و مدعی اند که حزب کمونیست کارگری ایران (حکمتیست) از خط و استراتژی سیاسی حزب کمونیست کارگری یا به عبارتی از آن استراتژی که منصور حکمت مبتکر و معمارش بود، عدول کرده و قصد دارند در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی، با جمهوری خواهان و لیبرال ها و سلطنت طلبان و حجاریان و ... شریک شوند.

از طرف دیگر منشعبین که خود را حزب کمونیست کارگری ایران (حکمتیست) می خوانند و مدعی اند که از پیروان واقعی منصور حکمت می باشند، بر این باورند که حزب کمونیست کارگری ایران، از مقطع کنگره چهارم این حزب، به تدریج از استراتژی حزب یعنی از "استراتژی حزب و قدرت سیاسی" عدول کرده و عملاً از یک حزب پیشرو و با نشاط و مصمم برای کسب قدرت سیاسی، به یک حزب پاسیف و مردد تبدیل شده، بنابراین آنان (یعنی حکمتیست ها) تحمل این بی عملی و پاسیفیزم و عدول از اندیشه های منصور حکمت را ندارند و راه خود را از آنان جدا می کنند، تا بتوانند بدون مانع برای تحقق استراتژی خود که کسب قدرت سیاسی است مبارزه کنند.

موضوع دیگری که در قضیه انشعاب مورد اختلاف طرفین است، زمان بندی انقلاب سوسیالیستی است. گویا حزب کمونیست کارگری ایران معتقد به انقلاب سوسیالیستی بی وقفه است که بلافاصله بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست کارگری، باید اعلام گردد. اما جناح حزب کمونیست کارگری (حکمتیست) تعجیل در اعلام انقلاب سوسیالیستی را با توجه به اینکه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی با هژمونی و رهبری طبقه کارگر بوقوع نمی پیوندد و توده های مردم ممکن است از سوسیالیزم هراس داشته باشند، به مصلحت ندانسته و گویا تشکیل یک حکومت دمکراتیک را از ملزومات نیل به سوسیالیزم دانسته و استنتاجش از کسب قدرت سیاسی توسط حزب، تحقق بلاواسطه سوسیالیزم نیست.

سومین موضوع مورد نزاع طرفین، مضمونی نیست و عمدتاً موارد و مسائل تشکیلاتی است که اساساً در طی زمان مبارزه ایدئولوژیک و مباحث حول اختلافات سیاسی، پدید آمده، نهادینه شده و باعث گردیده که طرفین به هم بی اعتماد شوند و قادر نباشند به حل مسالمت آمیز اختلافات پرداخته و از انشعاب دوری جویند.

متعاقب صدور اولین بیانیه هائی که هر دو جناح در مورد انشعاب صادر کردند، موجی از سمینارها و سخنرانی های پالتاکی خطاب به اعضای و هواداران، احزاب سیاسی و جامعه ایراد شد. سایتهای اینترنتی طرفین مبادرت به انتشار اسناد درونی و لیست التحاق و همبستگی بخش هائی از تشکیلات به خود شدند.

به هر جهت بر خلاف همه گرد و خاکهائی که طرفین علیه هم راه انداخته اند و جدا از همه هتک حرمتی که طرفین نسبت به هم روا داشته اند، انشعاب حزب کمونیست کارگری ایران، معلول موضع گیری این حزب در قبال اوضاع و احوال سیاسی ایران طی دهه اخیر است که هنوز طرفین دعوی به آن اذعان نکرده اند.

مطالعه کیفر خواستی که هر یک از جناحهای حزب کمونیست کارگری علیه جناح دیگر صادر نموده هنوز نمی تواند خواننده را در مورد قطعیت بخشیدن به چپ و راست این جریان قانع کند. هر دو طرف مدعی و راثت و حراست از ایده ها و آرمان های منصور حکمت هستند و ظاهراً هیچکدام نمی توانند، اثباتاً طرف دیگر را به انحراف از این باورها متهم نماید. واقعیت این است که هر کدام از این دو حزب وارث مقطع معینی از

اندیشه و باورهای منصور حکمت هستند و در نتیجه صاحب استراتژی معینی برای اهداف خود می باشند. آنچه که از این کیفرخواست استنباط می شود به عقیده من، حزب کمونیست کارگری ایران اگر چه بخش اعظم ارگانهای تشکیلاتی و امکانات حزبی و فونکسیونهای تبلیغی را در دست دارد، اما از لحاظ استراتژی، از آخرین استراتژی منصور حکمت یعنی از استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" عدول کرده و به استراتژی اوائل انشعاب از حزب کمونیست ایران رجعت نموده. البته هنوز زود است که آنان خود به این تجدید نظر "ویازگشت به گذشته" اذعان کنند.

همچنین حزب کمونیست کارگری ایران (حکمتیست) نیز قطعا نمی تواند خود را پیرو همه سیاستها و استراتژی منصور حکمت بداند. قراین و شواهد و ادعاهای این جناح حاکی از این است که آنان کماکان از استراتژی "حزب و قدرت سیاسی" دفاع می کنند.

من سعی می کنم ولو مختصر، علل اجتماعی بروز این انشعاب را به روایت خودم بیان نمایم:

به عقیده من انشعاب حزب کمونیست کارگری ایران، عارضه وضعیت سیاسی معینی است که در نتیجه تحلیل های غیر واقع بینانه این حزب و استراتژی غیر کارگری آن حاصل شده است.

این وضعیت بر پایه دو محور اساسی قرار گرفته، محور اول تحلیل نادرست حزب کمونیست کارگری ایران از وضعیت دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی و وضعیت اپوزسیون لیبرال این دولت است و محور دوم، استراتژی رادیکال اما غیر سوسیالیستی این حزب "استراتژی حزب و قدرت سیاسی" است که از مقطع کنگره سوم حزب تا پلنوم بیستم (بعد از کنگره چهارم) ناظر بر فعالیت های سیاسی - تشکیلاتی حزب کمونیست کارگری ایران بوده است. من سعی می کنم مختصرا در مورد این دو محور صحبت کنم:

محور اول - تحلیل نادرست

ادبیات حزب کمونیست کارگری ایران، از زمان تشکیل این حزب تا زمان انشعاب جناح (حکمتیست) مملو از این تحلیل است که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی به پرتگاه سقوط رسیده و مدام وعده سرنگونی این رژیم را در آینده ای نزدیک به اعضا خود و توده های مردم داده است.

واضح است که هیچ حزب و سازمان و کارشناسی نمی تواند تاریخ دقیق وقوع انقلابات را پیش بینی نماید، اما هیچ حزب و سازمانی هم نمی تواند سالهای مدید تحلیل و فرضیات نادرست را به عنوان پیش بینی های قریب الوقوع و حتمی به خورد اعضا و توده های مردم دهد و همه شکست ها و عدم صحت پیش بینی هایش را به عنوان پیشروی و فتح سنگر به آنان قالب نماید و انتظار داشته باشد. آب از آب تکان نخورد و با هیچ بحرانی هم روبرو نشود.

در این رابطه من توجه خوانندگان این سطور را به نمونه ای از این نوع تحلیل جلب می کنم؛ لازم است خاطر نشان نمایم که ادبیات حزب کمونیست کارگری (منظور من، نوشته ها و ادبیات تبلیغی نیست، بلکه منظورم قطعنامه ها و مبانی تحلیلی این حزب است که در کنگره ها و پلنوم ها به تصویب رسیده است) مملو از این تحلیل هاست اما من به آخرین مورد آن، یعنی قطعنامه طبقه کارگر و قدرت سیاسی، مصوب پلنوم بیستم این حزب اشاره مینمایم.

بند اول این قطعنامه می گوید: " جمهوری اسلامی در یک بحران همه جانبه و علاج ناپذیر اقتصادی و سیاسی و اجتماعی قرار دارد." (تاکید از من است)

این حکم مندرج در قطعنامه به این معنی است که اولاً بحران اقتصادی ایران هیچ راه برون رفت سرمایه داری ندارد، ثانیاً از لحاظ سیاسی رژیم جمهوری اسلامی هیچ شانسی برای ادامه حکومت نخواهد داشت و ثالثاً از لحاظ اجتماعی توده های مردم

دیگر حاضر به تمکین از جمهوری اسلامی نیستند و هر آن ممکن است حکومت جمهوری اسلامی با طغیان و انقلاب توده های مردم سقوط کند.

این تحلیل ممکن است بطور موقت فلان یا بهمان عضو حزب را که در خارج از کشور بسر میبرند و سالهاست از نزدیک تحولات جامعه ایران را بطور واقعی و عینی مورد تجزیه و تحلیل قرار نداده ، شارژ نگه دارد، اما آیا واقعا تحلیل حزب کمونیست کارگری از اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران که در کنگره چهارم این حزب به تصویب رسیده و در پلنوم بیستم کمیته مرکزی این حزب (حدود 10 ماه قبل) بصورت قطعنامه در آمده قادر است طبقه کارگر ایران و توده های مردم را در مورد محتوم بودن سرنگونی فوری رژیم جمهوری اسلامی قانع کند و آنان را به خیابانها بکشاند. آیا حزب کمونیست کارگری توانست اثباتا، توده های مردم و طبقه کارگر ایران را به غیر قابل علاج بودن بحران اقتصادی قانع نماید؟

آیا واقعا رهبری، کادرها و اعضاء این حزب قانع اند به اینکه بحران حکومتی جمهوری اسلامی مطلقا راه حل بورژوائی ندارد؟

البته این احکام را یک آکادمیست رشته علوم سیاسی می تواند همانند فرضیاتی در کلاس درس مطرح و با شاگردانش به مجادله به پردازد، اما اگر یک حزب سیاسی این فرضیات را به حکم تبدیل کند و استنتاجی که از آن می گیرد سرنگونی قریب الوقوع یا فوری یک رژیم بحران زده باشد، قطعاً این استنتاج دیر یا زود این حزب سیاسی را متلاشی خواهد کرد. کم نیستند حکومت های سرمایه داری بحران زده که مدتهای مدیدی است، بحران را در زمینه های مختلف یدک می کشند و هنوز سرنگون نشده اند.

نگاهی گذرا به آرشیو سایت اینترنتی حزب کمونیست کارگری ایران (روزنه) (خرداد ماه و نیمه اول تیر ماه 1383) بوضوح نشان میدهد که "استراتژی حزب و قدرت سیاسی" نه تنها یک استراتژی غیر سوسیالیستی است، بلکه در رابطه تحلیل از اوضاع سیاسی ایران، این حزب ابتدا مسئولانه عمل نکرده است. حزبی که بدون هیچ تردیدی وعده قیام و انقلاب را در 18 تیر به اعضایش داده باشد و آنان را در کمیته های ضروری براری گرفتن قدرت (تصرف سفارتخانه های جمهوری اسلامی) سازمان داده باشد، آیا توقع ندارد لاقلاً بخشی از کادرها و اعضایش، نسبت به این تحلیل ها دچار تردید شوند؟

محور دوم استراتژی رادیکال اما غیر سوسیالیستی

استراتژی حزب کمونیست کارگری ایران پیش از کنگره سوم یعنی "استراتژی حزب و قدرت سیاسی" مدتها قبل از پیدایش جنبش بورژوازی اصلاحات، سرنگونی رژیم و کسب قدرت سیاسی توسط حزب (البته بدون طبقه کارگر) را هدف خود قرار داده بود. این استراتژی دقیقاً بعد از تحلیل منصور حکمت در مورد اوضاع سیاسی ایران تحت عنوان بحران آخر (اگر اشتباه نکنم) در سال 1994 به عنوان استراتژی حزب رسیمت یافت. از زمان اتخاذ این استراتژی تا پیدایش جنبش اصلاحات بورژوازی (1997) حزب کمونیست کارگری بر خلاف بخش وسیعی از اپوزیسیون که اساساً استراتژی تغییر تدریجی رژیم جمهوری اسلامی را در چهار چوب اصلاحات حکومتی تعقیب می کردند، این حزب خود را سردمدار جنبش "سرنگونی طلبی" به حساب میاورد و برای اینکه گوی سبقت را از باقی لیبرالهای چپ ایران که خواهان سرنگونی بودند، برآید و ضمناً به کمونیزم کارگری نیز وفادار بماند "استراتژی حزب و قدرت سیاسی" را دستمایه کسب قدرت سیاسی در غیاب طبقه کارگر قرار داد و واقعا بر این عقیده بود که حزب کمونیست کارگری قادر است، بعد از سرنگونی قریب الوقوع دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی، ماشین دولتی را فتح کند و متعاقب آن با سازمان دادن طبقه کارگر قدرت سیاسی را از طریق شوراهای کارگری به این طبقه واگذار کند.

این استراتژی در مقایسه با استراتژی سایر اپوزیسیون جمهوری اسلامی ظاهراً رادیکال است، اما مطلقاً نمی‌تواند الگوی استراتژی یک سازمان کمونیستی برای سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی باشد.

"استراتژی حزب و قدرت سیاسی" فقط در صورتی قادر بود، شادابی و سرزندگی حزب کمونیست کارگری را حفظ کند و از بروز انشعاب در این حزب جلوگیری نماید، که تحلیل این حزب حداقل در یک پریود 10 ساله یعنی از زمان بحران آخر (1994) تا انشعاب این حزب (2004) یک تحلیل درست و واقعی می‌بود.

وضعیت دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی و بحرانی که اساساً این رژیم با آن مواجه است، عملاً شرایطی را در اپوزیسیون راست و چپ این رژیم پیش آورده، که مجدداً، استراتژی خود را برای رسیدن به خواسته‌هایشان مورد بازبینی و تجدید نظر قرار دهند.

حزب کمونیست کارگری ایران، بعد از این بازبینی غیر ممکن بود، بتواند در همان وضعیت و با همان استراتژی به حیات سیاسی خود ادامه دهد و تشکیلاتش را تا دوره ای دیگر در همان وضعیت نگهدارد. رجعت به منصور حکمت قبل از جدائی از حزب کمونیست ایران (نه رجعت شرم‌گینانه کنونی) در واقع عقل سلیمی است که می‌تواند حزب کمونیست کارگری را از دو جهت یاری نماید:

اول اینکه از لحاظ گرایش و تعلق طبقاتی، جایگاه خود را بیابد و چه باید کردش را در رابطه با انقلاب ایران بر یک استراتژی سوسیالیستی مبتنی سازد.

دوم اینکه، قبول نماید سرنگونی جمهوری اسلامی در غیاب طبقه کارگر و رهبری این طبقه نه قریب الوقوع است و نه منجر به انقلاب سوسیالیستی میشود.

ناگفته نماند آن جناح از حزب کمونیست کارگری ایران که خواهان حفظ "استراتژی حزب و قدرت سیاسی" است (عمدتاً حکمتیست‌ها) یقیناً نمی‌تواند با همان مواضع قبلی و با همان استراتژی به حیات خود ادامه دهد چون در این صورت قادر نخواهد بود از آن دور و تسلسلی که در آن گرفتار شده است رها یابد.

پاسخ چه باید کرد؟ حزب کمونیست کارگری ایران (حکمتیست) بطور قطع ماهیت طبقاتی این جریان را نشان خواهد داد و در جواب به این پاسخ است که چپ و راست این انشعاب خود را نشان میدهد.

انشعاب در حزب کمونیست کارگری، دو قطب این انشعاب را با نبود استراتژی مواجه کرده است. دفاع از منصور حکمت و ایده‌ها و آرمانهای منصور حکمت به تنهایی نمی‌تواند ماهیت طبقاتی و تعلق سیاسی آنان را اثبات کند. تنها استراتژی که بتواند جایگاه هر یک از این جناح‌ها را در قطب سوسیالیستی جامعه قرار دهد، آن استراتژی است که بتواند جنبش زنان، جوانان، مردم ستمدیده کردستان و همه آزادیخواهان ایران را به این حقیقت قانع نماید که تحقق خواسته‌های آنان در گرو اتحاد با جنبش طبقه کارگر ایران است. یقیناً بدون حضور طبقه کارگر، نه تنها هیچ یک از این خواسته‌های شریف برآورده نمی‌شود بلکه نتیجه رنجها و تلاش‌ها و فداکاری‌ها، هدر خواهد رفت و باید منتظر انشعابات دیگر بود.

محمد نبوی

30 آگوست 2004